

سالوکان یا صعلالیک

ندای مساواتی که باغلبهٔ دین حنیف اسلام از جزیرهٔ العرب بلند شده بود، دیری نپایید، و با قوت یافتن بنی‌امیه از همان اوان خلافت خلیفهٔ سوم تبعیض و غرض‌ورزی شروع شد. در زمان حکومت معاویه و سایر فرمانروایان اموی این تبعیض‌ها باعلا درجهٔ شدت رسید. زیان هوی و هوس و شرور و صفات مذموم دیگر آنست که حد و سدی نمی‌شناسد، و مانند اسبی سرکش، وقتی رمید، تا مرحلهٔ سقوط می‌تازد، عصبیت قومی بنی‌امیه نیز از این قانون کلی مستثنی نبود. از ترجیح قوم عرب بر ملل مغلوب شروع شد، و ترجیح قریش بر تمام عرب، حتی ترجیح بنی‌امیه بر سایر بطون قریش پایان یافت.

خلافت بنی‌عباس هم، چنانکه می‌دانیم، اگرچه بر پایهٔ عصبیت قومی بنا نشده بود، از تمام معایب یک حکومت خودسر برخوردار بود. عدم عدالت اجتماعی، غرض‌ورزی و مال‌اندوزی یکی از هزاران معایب بود، که در قلمرو امپراطوری عظیم اسلامی حکمروائی می‌کرد. طبعاً کفه سنگین تمام ظلم‌ها و بی‌عدالتیها متوجه کشاورزان و نتیجهٔ حتمی آن هجوم این طبقهٔ زحمتکش بشهرها و تزاید روزافزون بیکاران و ولگردان در شهرها بود. این عدم تعادل در اجتماع علاوه از پیدایش مذهب مختلف، باعث پیدایش فرق و دسته‌های گوناگون نیز می‌شد. از این فرق و دستجات باید سالوکان یا صعلالیک را نام برد.

سالوک را عموماً در کتب لغت بمعنی دزد و راهزن و فقیر ضبط کرده‌اند و صعلوک معرب آن کلمه است که صعلالیک جمع بسته می‌شود. ۱.

«سالوک (۱) معرب آن صعلوک، کسروی شهریاران گمنام ج ۱ ص ۵۸ ح ۵» (حاشیهٔ برهان قاطع بتصحیح دکتر معین) صعلوک بمعنی فقیر (غیاث اللغات) :

من و چند سالوک صحرانورد برقتیم قاصد پدیدار مرد

(بوستان سعدی) دزد راهزن خونی (برهان). (آئند راج) راهزن که آنرا راه‌بند و ره‌بند، و راهدار و ره‌دار و رهزن نیز گویند بتأیید قطاع‌الطریق نامند (شرفنامه منیری) کشتن عبدالله

۱- الصعلوک : الفقیر ج صعلالک و صعلالیک (صعلالیک العرب) ذؤبانها ای لصوصها و

فقر اؤها (اقرب الموارد)

و زنهار آمدن سالوكان خراسان ، چون نيشابور قرار گرفت سالوكان خراسان جمع شدند و تدبير کردند که ... (تاريخ سيستان)

چرا می باید ای سالوك نقاب
 در این ویرانه افتادن چومهتاب
 (نظامی) . خوش سلوك و مؤدب (ناظم الاطباء) با نزاکت و مؤدب (اشتنگاس) بسیار راه رونده
 چرا که صیغه مبالغه است بمعنی مرد کثیر السلوك یعنی سیاح (غیاث) ۹۰

این توضیح را باید افزود که معانی منقول از غیاث اللغات و ناظم الاطباء و اشتنگاس وارد بموضوع نیست. چه لغت مورد بحث این سه کتاب از مشتقات سلك عربی است و هما نظور که در پاورقی لغت نامه دهخدا نیز توضیح داده اند اساساً معنی غیاث اللغات بی اصل و من در آورد می باشد. بهر صورت سالوك کلمه مورد بحث ما اسم فارسی بوده ، نباید با مشتقات سلك عربی اشتباه شود. و در لغت نامه دهخدا هم اگر این دو کلمه را جدا گانه می آوردند بهتر بود.

سالوك وار . (قید) همچون سالوك ، دزدوار :

سالوك وار زدیكمرش اندرون از بهر ضرب دامن پیراهنش

(دیوان ناصر خسرو چاپ عبدالرسولی ص ۲۲۸) ۴.

از سطور فوق با همه نقل قولها جز این فهمیده نمی شود که سالوك در کتب لغت بمعنی دزد ، راهزن ضبط و گاهی مثل شعر سعدی بمعنی فقیر استعمال شده است . اما عقیده مرحوم ملك الشعراء بهار واضحتر و قابل قبول ترمی باشد برهان قاطع سالوك را دزد و خونی و راهزن می داند و بعقیده حقیر سالوك باید فارسی صلوك باشد که درویشان و تهیدستان عرب را بدان نام خوانند . و گروهی از فقرای عرب بودند که راهزنی کردند و گفتندی ماحق خویش را از قبل عطا یای مسلامین بر گیریم و هر چه بر اهزنی ستندی گفتندی سلطان را خیر کنید که فلان مبلغ مال را صلوكان گرفته اند . المنجد گوید : صعاليك العرب لصوصهم و فقرائهم. و از قضا سالوك نیز بهمین معنی است و چنانکه صاحب برهان پنداشته دزد و خونی و راهزن نیست بلکه فقرای خراسان بوده اند که گرد هم آمده بنام اخذ حق خود از بیت المال احیاناً بر اهزنی و طغیان مشغول می شدند . ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان مقارن ضعف دولت طاهریه می نویسد که در خراسان طایفه اوباش بطغیان برخاسته بودند . سعدی هم سالوك را در بوستان بمعنی سالك و درویش آورده ۳

جای تأمل است صلوك را معرب سالوك یعنی اصل کلمه را فارسی دانسته اند. اگر این کلمه بفقرای راهزن عرب اطلاق می شد چرا يك لغت اصیل عربی در آن بکار نرفته

۱- لغت نامه دهخدا حرف س ص ۱۸۳

۲- لغت نامه دهخدا حرف س ص ۱۸۳

۳- تاریخ سیستان پاورقی ص ۲۴۴

است ؟ چنانکه مرحوم بهار نیز اشاره ضمنی باین معنی کرده ، علت آنست که اینان ابتدا در خراسان پیدا شده اند . میتوان گفت قسمتی از جنگجویان و سایر اعراب که جهت اسکان بنقاط شرقی ایران آمده بودند ، وقتی جنگها فروکش کرده و محلی برای غارت نمانده است . بیت المال هم که بایستی صرف کمک و مساعدت این افراد گردد بخاطر امیال خلیفه و عمال او حیث و میل شده است این افراد بتنگدستی افتاده اند این قطع حقوق و باصطلاح آنروز عطایا حتی در زمان معتصم رسمیت یافته و شامل بزرگان و سرشناسان عرب هم گشته است . معلوم است که حقوق عربهای بی نام و نشان تر مدتها قبل قطع شده بود . «معتصم چون بخلافت نشست باملان خویش در هر شهر نامه نوشت که نام عربان را از دیوان عطایا بیفکنند و عطایا را از آنها بازدارند . عربان ناراضی شدند و سخت بجنب وجوش آمدند ، اما کوششهای ایشان بجائی نرسید . از آن پس تازیان دیگر در دولت خلفا چندان قدرت و نفوذی نداشتند و بهمین جهت از هیچگونه بهانه جوئی و کارشکنی و فتنه انگیزی دریغ نکردند . پس از مرگ معتصم و ائق بخلافت رسید و ازو نیز بوی خیر نمی آمد از اینرو وقتی دعبل شاعر معروف درصیمره ، خیر مرگ معتصم و جلوس و ائق را شنید در طی این ابیات هردو خلیفه را نکوهید .

الحمداله لا صبر ولا جلد ولاغراه اذا اهل البلاد قدوا

خلیفه مات لم یحزن له احد و آخر جاء لم یفرح به احد . ۱۰

اعراب آنروز هم کسب و زراعت را کسرشان خود می دانستند و نبایستی جز باشمشیر سروکار پیدا کنند . در این حال چه راهی آسانتر و بهتر از راهزنی بود . منتهی گویا این عمل در انحصار اعراب نمانده کسانی از ایرانیان نیز شاید بدین کار و بهمین نام مبادرت می کرده اند . و تاریخ سیستان بطور اعم از سالوکان نام می برد ، و هیچگونه خصوصیتی از مطالب آن فهمیده نمی شود . بهر حال در اوان حکومت یعقوب سالوکان عده ای چون عیاران و جوانمردان بوده اند و سرانی داشته اند که با گروه خویش باطاعت یعقوب در آمده اند . «کشتن عبدالله و زنده آردن سالوکان خراسان چون بنشأ بود قرار گرفت سالوکان خراسان جمع شدند و تدبیر کردند ، که این مردی صاحب قران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد و مردی مردست و کسی برو بر نیاید . مارا صواب آن باشد که بزینهار اورویم و بروزگار دولت او زندگانی کنیم ، پس سر کب الکبیر که نام وی ابراهیم بن مسلم بود و ابراهیم بن الیاس بن اسد و ابوبلال الخارجی و ابراهیم بن ابی حفص و احمد بن عبدالله الخجستانی و عزیز بن السری ، این همگنان و یاران و گروه خویش نزدیک یعقوب آمدند ، و یعقوب ایشانرا بنواخت و خلعت داد و با خوبستن سیستان آورد . ۴۰

۱- دو قرن سکوت پاو. قی ص ۲۲۴ تألیف دکتر زرین کوب

۲- تاریخ سیستان ص ۲۵-۲۲۴ چاپ سال ۱۳۱۴

تاکنون دیده نشده است که در کتابها رسوم بخصوصی بسالوكان نسبت دهند معلوم است که مثل عیاران و جوانمردان رسوم بخصوص نداشته‌اند اما در اینکه عده مشخص و متشکلی بوده‌اند گمان نمی‌کنم جای تردیدی باقی باشد و برای اثبات مطلب علاوه از روایت تاریخ سیستان نظری نیز بکتب دیگر می‌اندازیم «دیسم دسته هائی از کردان و سالوكان گرد آورده، پنهان بنزدیکیهای اردبیل آمد» ۱ «... علاوه بر عیاران و شطاران در دوره انحطاط دسته‌هائی از آن قبیل در ممالک عباسی بوجود آمد که آنها را صعلیک زواقیل - حرافیش و غیره خوانند، و شماره هر دسته آنان بچندین هزار می‌رسید و مردمان متنفذ و جاه طلب در جنگ با رقیبان از آنها استفاده می‌کردند و بطوریکه ابن اثیر می‌نویسد (جلد ۷) تنها ابودلف بیست هزار چاقو کوش داشت» ۲

اما ادعای جرجی زیدان در مورد اینکه این دسته‌ها در دوره انحطاط پیدا شده‌اند قابل قبول من نیست. مگر دوره طلایی خلافت عباسی همان ایام حکومت هارون و مأمون نبود؟ در حالیکه در محاصره بغداد در جنگ محمد امین با ظاهر ذوالیمینین سردار ایرانی بشهادت تمام تواریخ کمک عمده امین همین دسته‌های عیاران و شطاران و صعلیک بوده‌اند. و از آنها گاهی بنام مردم غوغا و گاهی بانامهای دیگر و در مروج الذهب اغلب بنام برهنگان یاد و تعبیر شده است. چه این دسته‌ها بیشتر نیمه لخت و با سپرهای اذنی که بقیر اندوده بودند، جنگ می‌کرده‌اند. در آخرین شب نیز که دیگر امید پایداری نمانده از جمله کسانی که می‌خواسته‌اند امین را از بغداد فرار دهند صعلیک را نام برده‌اند «چون محمد خود را آماده بیرون رفتن کرد و این در شب پنجشنبه پنج شب مانده از محرم سال صد و نود و هشت بود کسانی از همراهانش که با آنها «صعلیک» می‌گفتند و جوانانی از «اپناه» و لشکریان بودند نزد او رفتند و گفتند: ای امیر المؤمنین، دیگر کسی که ترا پناه دهد نماند و ما هفت هزار مرد جنگی هستیم و در اسطیهای تو هفت هزار اسب مانده است و هر اسب یک تن از ما را می‌برد...» ۳ ناگفته نباید بگذرد آقای دکتر باستانی پاریزی در مقالات و تألیفات خودشان صعلوک را مرادف و بمعنی عیار می‌گیرند ولی همچنانکه از تاریخ سیستان و سایر تواریخ نقل شد در هیچیک از متون قدیم عیار و صعلوک را بیک دسته اطلاق نکرده‌اند و همواره صعلیک غیر از عیاران ذکر شده‌اند.

* * *

عجب اینکه کلمه صعلوک در نامگذاری اشخاص هم بکار می‌رفته است. از کسانی که بدین

۱- ج ۱ ص ۵۸ شهریاران گمنام چاپ اول

۲- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام

۳- خاندان طاهری استاد نفیسی ص ۲۳۴

نام خوانده می‌شده‌اند و در تاریخ نامی از آنها مانده ، به ترتیب ، دوره مغول نام می‌بریم :
دوسردار ازدوره سامانیان ۱- ابوالعباس محمد بن صعلوک معروف باین صعلوک «چون اندر
راه برسید نامه ابوالعباس صعلوک رسید که والی طبرستان بود» ۱ «محمد بن صعلوک را که
همان ابوالعباس باشد بآمل ورویان گماشتند» ۲ ۳- ابوجعفر صعلوک «بار دیگر حمویه بن
علی و محمد بن عبیداله بلعمی و ابوجعفر صعلوک و خوارزم شاه و سیمجور دواتی بجنگ او
شدند» ۳ .

محمد بن مسافر اولین فرمانروای مسافریان یا بقول شهریاران گمنام کنگریان
علاوه ازمرزبان و وهسودان فرزندی نیز بنام صعلوک داشته است «صعلوک در آذربایجان از
سرکردگان دیسم کردی بود» ۴ و ذکر این صعلوک پسر محمد مسافری در شهریاران گمنام
مکرر آمده است .

در تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین مرعشی از شخص دیگری بنام صعلوک گیلان
بدین طریق نام می‌برد «استندار کیکاوس دربار گاه بنشست و بزرگان رویان و دیلمستان و گیلان
را بخواند مثل امیر شیر وانشاه خورداوند و رزمیورمانیوند و لخته زن تنهیجان و صعلوک
گیلان و با ایشان مشورت کرد» ۵

علامه فقید محمد قزوینی نیز از يك صعلوک نام می‌برد «صعلوک از امرای گیلان
در عهد محمد خوارزمشاه دروقتی که او از مقابل مغول فرار می‌کرد (جهانگشای ج ۲) آیا
این صعلوک از چه سلسله‌ای بوده است؟» ۶

در تاریخ گیلان تألیف عباس کدیور از صعلوک دیگر بدین طریق یاد می‌کند «در زمان
النجایتو امیر کوتم صعلوک بن سالار بن کیکاوس بن شاهنشاه بوده است» ۷ . «امیر نوپاشا
پسر امیر سالوک کوچسفهانی که از قبیله اسماعیلوند بوده است بر امرای ناصروند برتری
یافته پاشیجا را گرفت» ۸

صعلوک دیگر «جنتمورهم بهاءالدین صعلوک یکی از ملوک خراسانرا که ایل شده بود
با نصره الدین ملک کبودجامه بمعیت کلبلات بخدمت قاآن برسم بندگی و خدمت گزاری فرستاد» ۹

۱- ص ۱۷ تاریخ گردیزی و اشعار و احوال رودکی ص ۲۰۴

۲- اشعار و احوال رودکی ص ۲۰۵

۳- اشعار و احوال رودکی ص ۲۱۷ و یکی دو موضع دیگر .

۴- شهریاران گمنام ج ۱ ص ۴۳

۵- تاریخ طبرستان سید ظهیر ص ۴۹ چاپ تهران

۶- یادداشتهای قزوینی ج ۵ ص ۲۶۰

۷- تاریخ گیلان عباس کدیور ص ۲۹ و ص ۳۳ .

۹- تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی ص ۱۶۶

این امر که بنام صعلوک نام بردیم در زمانهای مختلف از دوره سامانیان تا مغول زیسته اند و اگر در تاریخ جستجو شود اشخاص دیگر نیز بدین نام پیدا خواهند شد.

البته گمان نرود که این نام مخصوص بلشکریان و امیران بوده است، در زمان غزنویان دو محدث بزرگی نیز بنام ابو طیب سهل بن سلیمان صعلوکی و ابوسهل بن محمد صعلوکی می یابیم «سلطان محمود نیز ابو الطیب سهل بن سلیمان صعلوکی را که از ائمه اهل حدیث بود برسم رسالت پیش ایلیک خان فرستاد» ۱ «در آن وقت در دیار خراسان امام اهل حدیث ابو الطیب صعلوکی بود» ۲ «من پانزده ساله بودم. خواجه امام ابوسهل صعلوکی وقاضی امام بوالهیثم وقاضی صاعد وصاحب دیوان نشابور و رئیس پوشنک و شحنة بکتکین، حاجب امیر نصر سپاه سالار حاضر بودند» ۳

صعلوکی دیگر «محمد بن علی السعلوکی در کتاب نور آورده که ابو یزید چهارم در اول سلطان العارفین ابو یزید طیفور بن عیسی ۴

اما نتیجه ای که می خواهم از وجود این نامها بگیرم اینست که صعلوک معنی ومفهوم بخصوصی غیر از دزد یا راهزن و فقیر داشته است یا اینکه سالوکان میان مردم بدنام نبوده اند و گرنه کسی بخصوص سردار ودانشمند هم باشد چگونه خود را دزد یا راهزن می خواند؟ اما وجهی که استبعاد ندارد اینست که سالوکان از راهزنی زندگی کنند ولی بین مردم بدنام نباشند. چنانکه اغلب اشخاص یا سلسلههایی که چندان در تاریخ بدنام هم نیستند چون یعقوب لیث صفاری و سرداران زمانی از این راهزنیها کرده اند و در ایام سلطنت نیز هیچ سرکشگی از اینکار نداشته اند.

وجهی دیگر اینست که صعلوک را بمعنی قولدور ترکی بگیریم معلوم است که قولدور ترکی علاوه از رساندن راهزنی یک نوع معنی جلدی و چالاک و بیباکی را هم می رساند در اینصورت هم باید لاقول بیشتر لشکریان و امراء بدین نام نامیده شده باشند. چون ما از راه تاریخ بنام طبقات دیگر دسترس نداریم این مطلب را هم نمی توان با اطمینان قبول نمود.

- ۱ و ۲ - در پیرامون تاریخ بیهقی استاد فقید نفیسی صفحات ۶ - ۴۳۵ و ۴۴۶
 و تاریخ روضة الصفا ج ۴ ص ۹۵ چاپ جدید تهران
 ۳ - تاریخ بیهقی چاپ استاد نفیسی ص ۴۳۲ و چاپ دکتر غنی و فیاض ص ۳۵۹
 ۴ - مجمل فصیحی چاپ مشهد ج ۲ ص ۳۰۶